

طرفداران جهانی شدن، وجود برنامه بدیل برای آینده را انکار می‌کنند، اما امروز ما با پدیده‌ای با مقیاس وسیع روبه‌رو هستیم: ضد جهانی شدن. و نظریه اوراسیایی تمام مخالفان جهانی شدن تک‌قطبی را به شیوه‌ای سازنده هماهنگ می‌کند. از این گذشته، این نظریه ایده رقابتی جهانی شدن چندقطبی (یا تغییر جهانی شدن) را ارائه می‌دهد.

راهبردی برای قرن بیست و یکم، که به ایجاد و حفظ مدل تک‌قطبی جهان وابسته است، بسیار واقعی‌تر خواهد شد. اوراسیاگرایی مجموعه‌ای از موانع طبیعی، مصنوعی، عینی و ذهنی در امتداد مسیر جهانی شدن تک‌قطبی است؛ این به جای یک نفع ساده، مخالفت سازنده و مثبتی با جهانی‌گرایی ارائه می‌دهد؛ با این حال، این موانع در حال حاضر نابسامان باقی مانده‌اند و طرفداران آتلانتیک‌گرایی به راحتی می‌توانند بر آن‌ها غلبه کنند؛ در عین حال، اگر بتوان این موانع را به طریقی در یک نیروی واحد یکپارچه‌سازی کرد، احتمال پیروزی بسیار بیشتر خواهد شد.

اوراسیاگرایی به‌منابۀ دنیای قدیم

معنای خاص‌تر و دقیق‌تر اصطلاح اوراسیاگرایی مربوط است به چیزی که طبق سنت «دنیای قدیم» نامیده می‌شود. مفهوم دنیای قدیم، که به نوعی در ارجاع به اروپا به کار می‌رود، می‌تواند در زمینه بسیار گسترده‌تری بررسی شود. این یک ابرفضای چند تمدنی است که در آن ملت‌ها، دولت‌ها، فرهنگ‌ها، قومیت‌ها و مذاهبت‌ها سکونت می‌کنند که در یک سرشت دیالکتیکی، پیوندی تاریخی و جغرافیایی با یکدیگر دارند و هم‌سرنوشت‌اند. دنیای قدیم محصول ارگانیک تاریخ بشر است. جهان قدیم اغلب در تضاد با دنیای جدید و قاره آمریکایی قرار دارد که پس از کشف از طریق اروپاییان، به دست آنان به سکویی برای یک تمدن مصنوعی تبدیل شد؛ محملی برای تحقق طرح‌های اروپایی مدرنیسم؛ برساختی بر اساس ایدئولوژی‌های انسان‌ساخت که تحقق تمدن مدرنیسم ناب را دنبال می‌کرد.

ایالات متحده، این مخلوق موفقیت‌آمیز «جامعه کامل»، از ایده‌های روشنفکران انگلستان، ایرلند و فرانسه الهام گرفته شده بود، و این در حالی است که کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی، مستعمره‌های دنیای قدیم باقی ماندند. آلمان و اروپای شرقی کمتر تحت تأثیر ایده «جامعه کامل» قرار گرفتند. به تعبیر اسوالد اشپنگلر، دوگانگی بین دنیای قدیم و جدید را می‌توان برحسب تضاد درک کرد: فرهنگ - تمدن، ارگانیک - مصنوعی و تاریخی - فنی.

• دنیای جدید به‌منابۀ ناجی

به‌عنوان فرآورده‌ای تاریخی، اروپای غربی تکامل یافته، زود هنگام در دنیای جدید به سرنوشت «ناجی مآبانه»^۲ خود پی برد. موجودیتی که در آن آرمان‌های لیبرال - دمکراتیک عصر روشنگری با ایده‌های آخرت‌گرایانه فرقه‌های رادیکال پروتستان ترکیب شد. امری که «مانیفیست سرنوشت» نام گرفت و نمادی از یک باور جدید برای نسل‌های آمریکایی شد. طبق این نظریه، تمدن آمریکا از